

## جایگاه عرفان در شعر شهریار

دکتر سید محمد شاه مرادی

عضو هیات علمی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

### چکیده

شهریار از جمله شاعران دلسوخته‌ی ای است که با گذر از عشق جسمانی به محبت روحانی دست یافته است. شهریار با ورود به عالم عرفان، فضای شعریش از واژه گرفته تا معنا و مضمون، دگرگون می‌شود و نه تنها غزل که تمام قالبهای شعریش، صبغهی آن جهانی می‌گیرد. وی بر این باور است که ابراز محبت، حیات انسانی را بهشت آیین می‌کند. او با توجه به گفته‌ی ابوسعید ابی‌الخیر، نزدیکترین راه را برای وصول به حق، خوشنود کردن دلها می‌داند. دلشکستگی بنده نیز سبب تقرب او به ذات باری تعالی می‌گردد. شهریار، جهان را جلوه‌ی ای از جمال یارمی‌داند و روح انسان را منشعب و مشتق از روح خدا می‌داند و همواره آروزمند بازگشت به آن مبدا می‌باشد. رسیدن به حق و اتصال بنده با معبود نیازمند راهنمایی یک واسطه است که به آن، دلیل یا شیخ یا پیر می‌گویند.

### کلید واژه‌ها

عرفان، عشق، جلوه، جمال، ملکوت، عزلت، پیر





زیادی که در قوالب مختلف شعری همچون قصیده، مثنوی، قطعه و ... سروده شده، می‌تواند گواهی راستین بر این مدعا باشد.

اگر چه اشعار غنایی شهریار (به ویژه غزل‌های عشقی او) که غالباً متعلق به دوران جوانی و پیش از تحول درونی اوست از نظر کمی بسی بیش تر از اشعار عرفانی سروده شده در دوران دوم حیات فکری او می‌باشد، اما همین غزل‌های عاشقانه هم به سبب خلوص و پاکی می‌تواند مقدمه‌ی آن اشعار عارفانه قلمداد گردد:

عشق مجاز غنچه عشق حقیقت است      گل گو شکفته باش اگر بوش می‌کنی

### اشعار توحیدی شهریار:

از جلوه‌های درخشان و پر تالوتو عرفان در شعر شهریار اشعار توحیدی اوست. مناجات به درگاه باری تعالی و نیایش به پیشگاه ذات احدیت چه در آغاز دیوان و چه در جای جای آن، اخلاص شاعر را در اظهار بندگی و ابراز سرسپردگی نشان می‌دهد. در غزل « مناجات » که فتح باب غزلیات و تاج تارک کلیات اوست عشق به معبود جلوه‌ی پررنگ دارد.

دلم جواب بلی می‌دهد صلا‌ی تو را	صلا بزنی که به جان می‌خرم بالای تو را
به زلف گو که ازل تا ابد کشاکش تست	نه ابتدای تو دیدم نه انتهای تو را
کشم جفای تو تا عمر باشدم، هر چند	وفا نمی‌کند این عمرها وفای تو را
تواز دریچه دل می‌روی و می‌آیی	ولی نمی‌شنود کس صدای پای تو را
غبار فقر و فنا توتیای چشمم کن	که خضر راه شوم چشمه بقای تو را
هوای سیر گل و ساز بلبلم دادی	که بنگرم به گل و سر کنم ثنای تو را
به آب و آینه‌ام ناز می‌کند صورت	که صوفیانه به خود بسته‌ام صفای تو را
ز جور خلق به پیش تو آورم شکوه	بگو که با که برم شرح ماجرای تو را



لک‌ه‌ام، افتاده در دامان نور      رحمی ای دریای بی پایان نور  
 دستگیری کن که تا والا شوم      نقشبند پرده‌ی بالا شوم  
 کی رسد وقتم؟ که در اوج کمال      قطره‌ام بارد به دریای جمال  
 قطره‌ام روشن کن ای دریای پاک      تا توانم گوهری شد تابناک

(دیوان، ص ۸۹۰)

همچنین در قصیده‌ی «توحید یه» که دارای بیست و دو بیت است و مشحون از اشارات و تلمیحات قرآنی و حدیث و روایت است، بیان خود را بسی عاجزتر و ناتوانتر از آن می‌داند که بتواند از کمالات خداوندی تعریف و توصیف کند:

ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا      وصف تو از کجا و بیان من از کجا  
 تنها تویی که هستی و غیر از تو هیچ نیست      ای هر چه هست و نیست به تنهاییت گوا  
 در پایان قصیده هم، از پروردگار خود، دل خدا بین و زبان سخنور و آتشین طلب می‌کند:  
 یا رب به بنده چشم دلی ده خدای بین      تا عرش و فرش آینه بیند خدا نما  
 یا رب به کشور سخنم شهریار کن      ای خسروان به خاک درت کمترین گدا

(دیوان، صفحه‌ی ۴۴۵-۴۴۶)

### نماز و مناجات سحر گاهی:

اذان با مدادی و صلاهی صبحگاهی که دعوت دلها به حضور است، نوای بیدار باشی است که همچون می‌خمار شکن، خماری از سرها به در می‌کند و سحر خیزان را جهت نماز یا بگفته‌ی شاعر «سرود بدرقه کاروان شب» به بیداری دعوت می‌کند.

بیداران، آماده می‌شوند که وضو (به چشمه‌ی صهبای صبحدم) نمایند و (به سوی قبله‌ی میخوارگان) نماز کنند.

دو گانه یا نماز صبح، راز و نیازی است که اهل دل به درگاه بی‌نیاز می‌برند و از این رهگذر سرنواز و فخر به آسمان می‌سایند. در نماز است که نگین خاتم جم را به رندان پاکباز می‌بخشند.



بی شک شهریار در عرفان نظری خود پیرو بزرگانی چون عین القضاة همدانی، ابوسعید ابی الخیر بوده سخنش همواره، از پشتوانه های گفتاری و نوشتاری آنان سیراب شده است، چنانکه در همین بحث پنهان کاری در عشق و احتراز از تظاهر و خودنمایی، اشاره ای هم به سخن عین القضاة دارد که گوید:

﴿ ای عزیز این حدیث را گوش دار که مصطفی - علیه السلام - گفت: « من عشق و عفاً ثم کتم فمات، مات شهیداً ». هر که عاشق شود و آنگاه عشق پنهان دارد و بر عشق بمیرد، شهید باشد. ﴾ (تمهیدات، ص ۹۶).

شاعر لازمه‌ی رسیدن به محبت الهی را محبت همگانی یعنی دوستی بندگان خدا می‌داند او معتقد است برای وصول به حق راههایی به تعداد نفوس خلائق وجود دارد، ولی نزدیکترین راه، راهی است که سبب خوشنودی دل ها می‌گردد:

اگر بر کعبه‌ی عشاق پیوید      خدا را! شاهراه دل بجوید  
که دل داند طریق آشنایی      در این ره دل تواند آشنایی  
از آن گفتند راه وصل خالق      به تعداد نفوس است و خلائق

(دیوان، ص ۷۸۸)

در این مورد نظر شهریار معطوف به گفته‌ی ابوسعید ابی الخیر است در کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید: « از شیخ ما سوال کردند که از خلق به حق چند راه است؟ به یک روایت گفت: هزار راه بیش است و به روایتی دیگر گفت: به عدد هر ذره ای از موجودات را، راهی است به حق، اما هیچ راه نیست نزدیک تر و سبک تر از آنکه راحتی به دل مسلمانی رسانی، ما بدین راه رفتیم و این اختیار کرده ایم و همه را بدین، وصیت می‌کنیم.» (اسرار التوحید، ص ۳۵۷)

به گفته‌ی شهریار، دوستی و نگاهداشت خاطر هم‌نوع، حیات بشری را بهشت آیین می‌کند:

شهریارا! اگر آیین محبت باشد      چه حیاتی و چه دنیای بهشت آیینی!

(دیوان، ص ۴۲۷)







عشق را حرمت میخانه نگهدار که نیست محرم این حرم قدس هوادار هوس  
(دیوان، ص ۲۶۶)

### دلشکستگی:

دلشکستگی موجب وصول به حق است. دل شکسته مجالای جلوه یار و محضر حضور دلداری است. در خبر است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از پیشگاه باری تعالی سؤال کرد، پروردگارا! ترا در کجا جستجو کنم؟ فرمود در دل های شکسته:

« الهی این اطلبک؟ قال عند المنکسرہ قلوبہم» (شرح تعرف ج ۳ ص ۱۲۷)

شهریار در غزل: « خود پرستی و خدا پرستی » گوید:

کافر نه ایم و بر سرمان شور عاشقی است آن را که شور عشق به سر نیست کافر است  
آتش مزن به خرمن دلها که تخت جم آینه ی شکسته بخت سکندر است  
هر جا که دلشکستگی و دود آه بود گر عیش شحنه آینه باشد، مکدر است  
راه خدا پرستی از این دلشکستگی است اقلیم خود پرستی از آن راه دیگر است  
(دیوان، ص ۱۰۵)

جلال الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی فرماید: دعا وقتی باستجاب می رسد که از دل شکسته برخاسته باشد:

دست، اشکسته برآور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا  
(مثنوی به اهتمام نیکلس دفتر پنجم ص ۴۹۳)  
طه عبدالباقی سرور در کتاب (حلاج، شهید تصوف اسلامی) به نقل از «الصوفیه فی الاسلام» نوشته نیکلسون می گوید:

«اساس محبت بر شکنجه است و دوستدار باید برای خاطر محبوب خویش، پریشان و دلریش باشد بدون این که سبب و علت داشته باشد و یقیناً امر لازم برای اولیای





در اشعار عارفانه شاعران پارسی سرای همواره طبیعت و مظاهر آن جلوه گاه وجود خدا بوده است. شاعرانی همچون مولانا، سعدی و دیگران از این مظاهر طبیعی در جهت بیان ظهور و حضور ذات احدیت سود جسته اند:

مولانا فرماید:

ای گروه مومنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید
لیک می گوید هر دم شکر آب	بی زبان، چون گلستان خوش خضاب
بی زبان گویند سرو سبزه زار	شکر آب و شکر عدل نوبهار

(مثنوی، نشر امیر کبیر، دفتر ششم، ص ۱۲۶۵)

کار و بار انبیا و مرسلون هست از افلاک و اخترها برون

تو برون رو هم ز افلاک و دوار	و آنگهان نظاره کن آن کارو بار
در میان بیضه‌ای چون فرخ ها	بشنوی تسبیح مرغان هوا

(مثنوی، نشر امیر کبیر، دفتر ۶ بیت ۳۴۴۹)

سعدی نیز فرماید:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(گلستان، به اهتمام، خطیب رهبر، ص ۱۹۱)

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند	نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

(کلیات سعدی، به اهتمام، فروغی ص ۴۵۴)

شهریار نیز یک یک ذرات جهان را نغمه خوان و ستایش گر ذات پاک آن یگانه می‌داند:

















جنبه عرفانی و نزدیک شدن به خدا و بیان ایمان و روح عالی انسانی به خوبی نمایان است.»  
(بهمین سادگی و زیبایی ص ۶۱-۶۶)

دکتر شفیعی کدکنی (م.سرشک) محقق و شاعر نامی معاصر در سروده‌ی «سر منزل خورشید» شهریار را با اوصاف و نعوتی توصیف می‌کند که پیران راهدان و عارف را بدان‌ها می‌خوانند.

صفات چو: «کعبه امید»، «آینه خورشید»، «میخانه رندی»، «پیر»، «زیارتگه رندان»،  
«سلطان فقر»، «گلشن جاوید»، «حضرت سیمرغ». به ابیاتی از آن سروده اشاره می‌شود:  
از بیم گذشتیم و به امید رسیدیم      با سایه به سر منزل خورشید رسیدیم  
با توشه ای از تشنگی و شوق در این راه      رفتیم و بدان کعبه امید رسیدیم  
این شب‌نم و آن سایه در آینه‌ی خورشید      محویم که از شرک به توحید رسیدیم  
آن سوی بیابان طلب ما بود      در حضرت سیمرغ به تجرید رسیدیم..

(همانجا ص ۱۰۵)

این کعبه مقصود و زیارتگه رندان      ما سوی تو با صد سحر امید رسیدیم  
دیدیم ترا دستگه سلطنت فقر      وز جرعه‌ی جام تو به جمشید رسیدیم  
ای برگ خزان پیش بهار تو چه سنجد      اکنون که بدان گلشن جاوید رسیدیم

(همانجا ص ۱۰۵)

استاد مهرداد اوستا درباره‌ی عرفان شهریار در مقاله‌ی «شهریار و شیوه سخن او» گوید:

«تخیل شهریار که نقش عمده‌ی او در استقلال سبک و امتیاز شیوه‌ی او دارد و حد و مرزی نمی‌شناسد، حتی بدان پایه که پای از محدوده‌ی متعارف شرایط معانی بیان فراتر می‌نهد، تخیلی زنجیر گسل و دیوانه است، همان ویژگی والایی که سنایی را از شاعران همچون عنصری، فرخی، امیر معزی و دیگر خداوندان سخن ممتاز می‌سازد.»

مثنوی شب او که حق آنست که به دفتری نگاشته درآید و جداگانه کتابی شود، همچون شب شاعر، هر لحظه اش معراجی است که با افسانه‌ی شب به شیوه‌ی حدیقه‌ی نوآیین سروده شده است.» (کیهان فرهنگی شماره ۲ صص ۱۱-۱۴)

### نتیجه:

محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار شاعری است که در هر دو سبک شعر فارسی یعنی سبک سنتی و هم در سبک نو یا نیمایی طبع آزمایی کرده و از هر دو سربلند بیرون آمده است.

همچنین او شاعری است که درون مایه‌های شعریش عمدتاً دو رویکرد عاشقانه و عارفانه دارد. اشعار عارفانه او قالبی و کلیشه‌ای نیست بلکه برخاسته از دل و روح اوست.

و این به خاطر تجربه‌ای است که در عرفان عملی گذرانده است.

دیوان شهریار آینده‌ی تمام نمای فرهنگ و ادب فارسی است که رایحه‌ی روح نواز اشعار

بزرگانی چون سعدی و مولانا و کلیم و بخصوص حافظ را تداعی می‌کند.

غالب منتقدان بزرگ معاصر بر آن اند که همان ویژگی والایی که سنایی را از شعرای معاصر

خود همچون: عنصری، فرخی و امیر معزی ممتاز می‌کند شهریار را نیز از شعرای معاصرش

جدا می‌سازد.

### کتاب نامه

۱- قرآن کریم .

۲- اوستا . مهرداد ، کیهان فرهنگی ، سال اول ، شماره ۲ ، تهران ، ۱۳۶۳ .

۳- حافظ ، شمس الدین محمد ، دیوان اشعار ، نسخه دکتر قاسم غنی و علامه محمد قزوینی .

۴- سعدی ، مصلح بن عبدالله ، کلیات ، تصحیح محمد علی فروغی ، نشر پیمان ، تهران ۱۳۸۲ .

۵- شهریار، محمد حسین ، دیوان اشعار ، دو جلد ، انتشارات نگاه ، تهران ، ۱۳۸۵ .

